

## عاملیت فرد، حکمت، عدالت و عشق: نگاهی متفاوت به روابط بین الملل

فرید میرباقری<sup>۱</sup>

استاد روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی و حقوق دانشگاه نیکوزیا

انگاره‌های (پارادایم) متعارف روابط بین الملل بررسی مناسبی در مورد نیازها و نگرانی‌های معاصر ندارند. در این پارادایم‌ها اصل بر ساختارهاست و فرد نادیده گرفته شده است. درحالی که قطع نظر از هر گونه ادعا بر نظریه پردازسی سیاسی و یا اجتماعی، عرفان اسلامی به فرد توجه می‌کند.

رویکردهای نظام گرا در چهارچوب ساختارها، اینگونه به تبیین و تعیین می پردازند که: واقع گرایی از دولت<sup>۲</sup> به عنوان زینه تحلیلی استفاده می کند در حالی که لیبرالیسم به نقش مردم و موسسات بین المللی اهتمام می ورزد؛ نواقعی گرایی بر نظام بین الملل متمرکز است و مارکسیسم معطوف به طبقه و دیکتاتوری کارگری<sup>۳</sup> است. از آنجا که هیچ نظامی بالذات کامل نیست، فرد می‌تواند از آن تخطی کند. پس در کنار ساختارها باید شهروندانی باشند تا بر قوانین آن نظام گردن نهند. "تاریخ بافتی تو در تو دارد که بر افراد گذشته و هر آنچه افراد انجام داده اند تنیده شده است" (باترفیلد ۲۰۰۵).

ما در نظامی دولت محور<sup>۴</sup> زندگی می کنیم و شاخصه خدمت به دولت زیربنای اخلاقیات زیست بین الملل را به وجود می آورد. چنین به نظر می رسد که عقلانیت قوت و قوت این

1. Email: mirbagheri.f@unic.ac.cy

این مقاله را آقای پرهام بهنام‌خواه به فارسی برگردانده است و از این لحاظ که نگاهی متفاوت و بحث انگیز به روابط بین الملل دارد، به طور استثنای در این شماره مجله آورده شد.

2. state  
3. Proletariat  
4. state - Centric

کیفیت خود افزای دولت است. در عین حال، جا به جایی عقلانیت با حکمت در متون انگلیسی زبان روابط بین‌الملل نیز می‌تواند گمراه کننده باشد. اما از آن جا که در بسیاری موارد مشترکاتی دارند، می‌توانند حاوی معنایی متضاد باشند. حکمت (که اتفاقاً هابز آن را به عنوان "کلام لاشک خداوند" و "روح قانون" تبیین کرده است) اشارت عام تری است که انصاف را می‌پذیرد و متضمن درجه ایی از عدالت است، در حالی که عقلانیت رها از آن مشخصه ها و معطوف به منافع خویش است. این استفاده به جای هم تحت لقای حکمت به تعمیم عقلانیت منجر شده است.

این عارضه کاذب، بالقوه، توان مستور کردن بی حکمتی جوامع خودخواه را که در آن زندگی می‌کنیم دارد. در نهایت، ما از این نکته غافل می‌شویم که اگرچه دولت یک موجود عقلایی است ولی الزاماً دارای کیفیت حکیمانه نمی‌باشد.

برای ارزیابی بهتر تفاوت و بعضاً تضاد میان دو مفهوم، مراجعه به واژه عقلانیت (شاخصه خود خدمتی که در بهترین حالت بی تفاوت به گرفتاری دیگران و در بدترین وضع متخاصم با دیگران) می‌تواند به بیان منظور کمک کند. عشق به عنوان یک خاصیت ایثار محورالهام بخش مردم برای مهار منافع خویش به خاطر دیگری، اهمیت این نابرابری را آشکار کرده و چالشی برای گریز از عقلانیت را ارایه می‌کند. مولوی عارف پارسی قرن سیزدهم، چنین می‌سراید:

لا ابالی عشق باشد، نی خرد                      عقل آن جوید کزو سودی برد

عشق به عنوان شاخصه ایی مانا و توانبخش در سنت عرفان اسلامی و مزین به حکمت (خردی جهان شمول یا عام)، در تقابل با عقلانیت کوته بین و خود افزا (خرد جزیی) عرض اندام می‌کند:

عقل جزیی عشق را منکر بود                      گرچه بنماید که صاحب سر بود

عقل جزیی را وزیر خود مگیر                      عقل کل را ساز ای سلطان وزیر

در پاره ایی دیگر، درباره هم سانی طبیعت عشق با حکمت، مولوی چنین می‌سراید:

حکمت حق در تضاد و قدر                      کرد ما را عاشقان یکدیگر

جمله اجزای جهان زان حکم پیش                      جفت جفت و عاشقان جفت خویش

بنابراین وجه تمایزی بین عقل و حکمت ترسیم می‌شود که بواسطه آن حکمت متضمن عقلی است که پذیرا و ممزوج با عشق می‌باشد. در نتیجه تفاوت میان عقلانیت و حکمت عیان می‌شود. انسان های حکیم، در نتیجه، آگاه از منافع خویش اما تلطیف شده از عشق و مهربانی

به دیگران، جوامعی حکیمانه پی می‌ریزند که بر منافع دیگری ارزش می‌نهند و نفع اجتماعی را بر سود شخصی ارجح قرار می‌دهند.

معطوف خویش بودن نیز که مطرود عرفان اسلامی است، زخمه‌ای بردیدگاههای یزدانشناس مسیحی راینهولد نیبور می‌زند. از منظر وی گناه اصلی چیزی جز عشق به خود نیست. "... هر گاه انسان به منیت خویش رجوع کند حس می‌کند از وظیفه‌ایی که بر اوست وامانده. "گناه اصلی" یک سازه وجودی برای انعکاس این وضعیت است. نیبور [این]... تحلیل را پذیرفت" (پتون ۱۹۷۷، فصل ۳). همین موضوع را هفتصد سال پیش شاعر عرفانی ایران زمین، حافظ چنین می‌سراید.

هش دار که گر و سوسه نفس کنی گوش آدم صفت از روضه رضوان بدرآیی  
این انسان خودم‌عشوق تبدیل به فردی معطوف به خود می‌شود که نه تنها سیطره‌ای بر حرص ندارد بلکه به گفته افلاطون مغلوب آن، دور از عشق و ایثار، اما قطعاً عقلایی است. چنین خوانش "هابز گونه" ناگزیر مارا به وضعیت کنونی هدایت می‌کند: زیست فردی و حیات بین المللی را، عقلانیت مبتنی بر غرایز، اکثراً بدور از حکمت، رهبری می‌کند. تلالو سخنان مولوی چنین است که:

عقل با عقل دگر دوتا شود نور افزون گشت وره پیدا شود

نفس با نفس دگر خندان شود ظلمت افزون گشت و ره پنهان شود

به اجمال، یک فرد خودخواه یک دولت خودخواه بنا می‌کند و به دنبال آن، ساختار بین المللی نقش می‌زند و تقویت کننده همان دولت می‌شود. چنان که عرفا گویند، "گندم از گندم بروید، جو ز جو". در عمل آن فرد خودخواه، آن دولت خود محور و آن نظام بین المللی همگی یکدیگر را ابقا می‌کنند.

اگر بنا به اجرای عدالت است، نظام بین الملل که به گفته هدلی بول پیش‌نیازی بر عدالت می‌باشد (۱۹۷۷، ۷۷-۱۰۱)، خود نیاز به بازبینی دارد. اسلام با تعریفی که از عدالت دارد، یعنی "هر چیز بر سر جای حقش" (مطهری ۱۹۸۲، ۵۹-۶۷)، اولویت نظم بر عدالت در مکتب انگلیسی (English School in IR - مکتب انگلیسی در روابط بین الملل) را به دلیل آنکه به دنبال عدالت در نظامی نا حق می‌باشد، که دچار تضادی ماهوی است، نقد می‌کند. رجحان عدالت بر عشق مورد نظر نیبور تنها زمانی ممکن است که عدالت جاری و ملتزم به طریق عشق باشد؛ چه در

بیگانگی با عشق، عقلانیت، خود مانعی بر سویه عدالت است. حضرت خداوندگار مولوی چنین می گوید:

ظالم از مظلوم، آن کس پی برد  
کو سر نفس ظلوم خود برد

به طور کلی، نگاه از درون به برون که به عاملیت فرد مشروعیت و صلاحیت می دهد، بر خلاف دیدگاه از بالا به پایین که ساختار را صالح می داند و عاملیت فرد را نادیده می گیرد و در نتیجه، تغییر را عقیم می کند، باید به عنوان مسئله‌ای حایز اهمیت در مبانی روابط بین‌الملل مورد توجه گیرد. برای داشتن جهانی با شمولیت بیشتر و هم‌نوایی بهتر، قدرت عشق که جوهره ذاتی در همه انسانهاست، باید الهام بخش فرد شود. چنان که قدرت فی‌الذات آزادی دهنده و عشق بالذات رهایی بخش است (غرق کننده غرایز)، قدرت عشق پیمان ساز تقارب و همایش حریت فرد و عدالت اجتماعی است. حافظ می سراید:

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم  
بنده عشقم و از هر دوجهان آزادم

### منابع و مأخذ

1. Herbert Butterfield, Individual and History, see <http://archives.dailytimes.com.pk/editorial/26-Nov-2005/purple-patch-individual-and-history-herbert-butterfield>; last visited on 30<sup>th</sup> March 2015.
2. Reinhold Niebuhr by Howard G. Patton, Chapter 3: Man the Sinner, A Symposium by Five Women on the Seminary Campus. (ERROR) Reinhold Niebuhr was published in 1977 by Word, Incorporated. This book was prepared for Religion Online by Harry W. and Grace C. Adams. See <http://www.religion-online.org/showchapter.asp?title=3279&C=2737>, last visited on 31<sup>st</sup> March 2015.
3. Heravi, Hossein Ali, Sharhe Ghazalhay Hafez [An Explanation of Hafez Poetry], Tehran: Tanvir Publications in cooperation with Noe Publications, Fifth Edition, 2000.
4. Hedley Bull, The Anarchical Society, London: Macmillan, pp. 77-101.
5. See Morteza Motahari, Adle Elahi [Divine Justice], Tehran: Sadr Publications, 1982, pp. 59-67.